

نگاهی به سبک و اشعار ملا زلفعلی کرّانی (بختیاری)

عباس قنبری عدیوی

مدرس دانشگاه و رئیس بنیاد ایران‌شناسی شعبه استان چهارمحال و بختیاری

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

خطّه هنرمندپرور بختیاری به شاعران، نویسندگان و چهره‌های فرهنگی و سیاسی فراوانی می‌نازد که صفحه‌هایی از تاریخ را به نام خود مزین ساخته‌اند. از این میان ملازلفعلی کرّانی بختیاری نیز با اشعار و سروده‌های خویش نقشی به سزا داشته است. اگرچه درباره زندگی و مرگ او منابع خیلی متقنی در دست نیست ولی با توجه به بافت اجتماعی منطقه در کنار کار معمولی خود به شعر و ادب نیز پرداخته است. از ملا دو اثر مهم برجای است و تعدادی اشعار پراکنده؛ *معراج‌نامه* و *حدیث کسا* که در قدرت شاعری و توانایی وی اوراق زرینی است. *معراج‌نامه* را در شرح عروج آسمانی پیامبر مکرم اسلام (ص) و حمایت و جانبداری از لرها (بختیارها) و منظومه حدیث کسا را در عظمت خانواده نبوت و امامت سروده است که نشان از علاقه‌مندی ملا، چون دیگر بختیارها، به این بزرگان دارد. سال ۱۳۴۵ مجموعه‌هایی از حدیث کسا و *معراج‌نامه* ملا و مداح خوانساری توسط کتابفروشی صافی اهواز چاپ شد که در زمان خود حایز اهمیت بود. اخیراً در این خصوص دو اثر ذیل پژوهش شده است:



- دیوان ملا زلفعلی بختیاری به کوشش آقای محسن دهقان، انتشارات مشعل، ۱۳۷۶؛

- دیوان مجرم، به کوشش آقای مرید محمدی، انتشارات مرید، شهرکرد، ۱۳۷۹.

ملا آشنایی خوبی با قرآن، حدیث و اشعار پیشینیان به‌ویژه شاهنامه فردوسی داشت که در تلمیحات خود به قصص قرآن و داستانهای شاهنامه اشاره می‌نماید. وی «مجرم» تخلص می‌کرده و در اشعار گویشی این تخلص را به زیبایی به‌کار برده است:

الهی حرمت احمد، تو عمر و عزت بی‌حد به جمله امتونس ده، ببخشا «مجرم» ای غفار
(معراج‌نامه)

خدایا به حرمت احمد (ص)، عمر و عزت بی‌حد به تمام امت پیامبر عنایت فرما و «مجرم» را ببخشا.

و همچنین:

عزت و عمر به خانون لری حق تو بده که به لفظ لری «مجرم» بگه اشعاری
(حدیث کسا)

پروردگارا طول عمر و عزت به خسانهای لر بده که (تا) «مجرم» به لفظ لری اشعاری را بسراید (بگوید).

در دیگر اشعار:

مو به قربون تو رحمی بنما و «مجرم» چار نفر بچه حیرد رخت در و نون‌خور دارد
خدایا، من فدای تو شوم، به «مجرم» رحم کن (چون) چهار نفر بچه کوچک نان‌خور و جامه‌در دارد. (نان‌خور و جامه‌در کنایه از فرد زنده‌ای که موونه و هزینه‌بر است).

«مجرم» همه شعران به شوخی ایگه هرکس که حریف ای سخن کافیه
«مجرم» همه شعرها را از سر شوخی می‌گوید، هرکس حریف است، این سخن وی را بس است.
«مجرم» تو به الفاظ لری درد ته ایگوی اما چه کنی رهد همه عرمت به منه خو
ای «مجرم» درد خود را با واژگان لری می‌گویی، اما چه می‌کنی که تمام عمرت در خواب گذشت.

«مجرم» چنو شعری ز تو شوخی و ابو واله از تو هیچ نیاجنو کار به در



ای مجرم، این چنین شعری از تو باید شوخی باشد. والله از تو هیچ (هرگز) چنین کاری بر نمی آید.

از وی به فارسی کمتر شعری دیده‌ام و بیشتر اشعار او، که ثبت و ضبط کرده‌اند و به اختلاف دست‌نوشته‌ها در نسخه‌های گوناگون جمع‌آوری شده، به گویش بختیاری سروده شده است. ملا خود اشعارش را با لهجه شیرین و خوب می‌داند:

شوق دارم که یکی قصه به اشعار بگم لفظ شیرین لری گویش کن ار خوش داری
علاقه‌مندم که قصه‌ای منظوم با لفظ شیرین لری بگویم، اگر خوش می‌آید، گوش کن.
یا به تفاخر در جای دیگر گوید:

اما سی خوشی و پند و شیرین کاری ای شعر گدی که هد ز شکر بهتر
اما برای خوشی و پند و شیرین کاری، این شعر را گفتی که از شکر بهتر است (شیرین تر است).
هرچند ملا زلفعلی از اصول و قواعد فنی شعر چندان بی‌اطلاع نبوده است، نمی‌توانسته به گونه‌ای علمی و مدرسه‌ای از این دانشها بهره برده باشد. اوزان دلنشین، قافیه‌های ساده و معمولی به همراه برخی هنرمندیهای شاعرانه، به توانایی او در سرایش اشعار محلی صراحت دارد. آرایه‌های گوناگونی از تشبیه، تلمیح، ملمع، تناسب، تضاد، ایهام، ارسال‌المثل، اقتباس، حسن تعلیل، اغراق و حتی تجاهل العارف در سروده‌های وی به چشم می‌خورد. پیش از آنکه به نکات زیباشناختی بدیع و بیان در شعر وی بپردازیم به *معراج‌نامه* وی نگاهی کوتاه می‌افکنیم: *معراج* شبی است که پیامبر اکرم (ص) به آسمان صعود کرد و در قرآن مجید به آن اشاره شده و از معجزات آن حضرت شمرده می‌شود:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

در *سورة «النجم»* نیز به شب *معراج* اشاره شده است که یکی از معجزات پیامبر عظیم‌الشأن ما و افتخارات مسلمانان است. شعرا پهنه ادب فارسی را با این واقعه عظیم چنان زیبا کرده‌اند که از خواندن این اشعار لذت می‌بریم:
نظامی در *لیلی و مجنون* فرموده است:



... ای سید بارگاه کونین
 ای رفته ورای عرش والا
 ای صدرنشین هردو عالم
 و در عظمت چنین شبی یادآور شده است که:

آرایش سرمدی است امشب
 ای دولت آن شبا که چون روز
 معراج محمدی است امشب
 گشت از قدم تو عالم افروز^۲

همچنین در مخزن الاسرار، هفت پیکر، خسرو و شیرین و شرفنامه نیز در معراج پیامبر
 هنرنمایی کرده است که در این نوشته نمی‌گنجد.

سنایی غزنوی (متوفی ۵۳۵ ق) نیز در حدیقه شب معراج را چنین توصیف کرده است:

بر نهاده ز بهر تاج قدم
 نمونه‌های دیگر در وصف شب معراج:
 نیم شبی که آن مه گردون غلام
 ولوله در عالم بالا فتاد
 به دولت سوی گردون خُرام
 غلغله در گنبد والا فتاد (مطلع الانوار)

(خاقانی، تحفة العراقین)

سخن آن به که بحر ارجمندی
 فرخنده شبی که آن جهانگیر
 ز معراج نبی یابد بلندی
 (شیرین و خسرو)

از نطع زمین شد آسمان گیر
 (مجنون و لیلی)

شب تیره پیرایه روز کرد
 (آیینۀ اسکندری)

فلک ماه را چون شب افروز کرد
 فرخ آن شب که آن چراغ دوکون
 زد به قنديل عرش پرتو عون
 (هشت بهشت)



سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸ ق):

در آن شب کز سرای ام هانی
روان شد سوی قصر لامکانی ...
(جمشید و خورشید)

نورالدین عبدالرحمان جامی (متوفی ۸۹۸ ق):

یک شبی از صبح دل فروزتر -
شب دیباچه معراج صبح سعادت -
کمال‌الدین وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱ ق):

شب روشن‌تر از سرچشمه نور
رخ شب در نقاب روز مستور ...
از معاصران استاد شهریار در معراج پیامبر (ص) چنین سروده است:

به میلیون سالها پرواز نوری آسمان پران
هنوزش کاروان کهکشانها در بدایت بود
ازل با خیل اشباح خروشان در ابد پویان
جواد لامکانش همچنان در بی‌نهایت بود ...
در معراج‌نامه ملا زلفعلی کرانی موارد اشتراکی چون دیگر معراج‌نامه‌ها وجود دارد ولی در
اثر وی نکاتی دیده می‌شود که در مخیله آرزوهایش نظم یافته و در دیگر آثار نیامده است.
مضامین اشعار وی درباره معراج چنین است:

- چون پیامبر اکرم (ص) سوار بر براق می‌شود نام دوازده امام شیعه بر دهانه اسب (براق) نوشته
شده است که حکایت از ولایت‌پذیری عشایر و بختیارها دارد.

- در معراج، پذیرایی بسیار ساده‌ای، با همان غذاهای روستایی و عشایری از پیامبر (ص) به عمل
آمد و نیز نیمه سببی به پیامبر داده شد که از پشت پرده عزیزی هم سفره او شده بود و او امام علی
(ص)، شیر مردان بود.

- در شب معراج پیامبر اکرم (ص) تنها از سختی زندگی، سادگی، دل‌پاکی و صمیمیت لرها
سخن گفته و از خداوند بخشش آنها را می‌طلبد. عبادت کم و ساده‌ای برایشان خواسته و از
مشقت کوچ و کار کشاورزی، که خود به‌خوبی آن را درک کرده، سخن می‌گوید.

سپس از زبان صدر عالم نامهای مردان و زنان بختیاری را برمی‌شمرد و استدلال می‌کند که با
چنین کسانی با این اسمها چه کاری داری؟



به قربون تو اسماسون هم اونون کسی که همچو اسم داره تو با اونون چه کار داری؟
 قربان تو اسمهایشان هم اینها و هم آنهاست، کسی که چنین اسمی دارد، تو با آنها چکار داری؟
 سپس به شکرگزاری لرها اشاره می‌نماید که با تحمل سختی در کمال قناعت شاکرند:
 خورن کلگ، نون جو وا دو یه کاسه چوی و یه رو

بلیطی و کلخنک کنن شرگ و خورن ناچار
 (لرها) کلگ، نان جوین، دوغ و یک کاسه چای و بلوط و بن و بادام کوهی می‌خورند و
 شکرگزارند و به‌ناچار اینها را می‌خورند.
 آنگاه در چالشی از زبان پیامبر گرامی (ص) برای جلب عنایت و بخشش الهی به گنهکاران و
 سرکشان دیگر مناطق اشاره کرده و لرها را بی‌گناه و برتر جلوه می‌دهد:
 ز بدکاری و بدرایی خداوندا خُت آگاهی

چه لج داری تو با لرون زسون نیدی تو دست وردار
 از بدکاری و بداندیشی خودت آگاهی، با لرها چه لجی داری، از آنها دست‌بردار نیستی.
 در ادامه صحبت، از قول آنها، حضرت رسول (ص) در محضر الهی به جانبداری از بختیارها به
 زندگی سخت آنها اشاره کرده، می‌گوید:
 به ای حالت ندارن حرف، کنن عمره به تحلی صرف
 ایگه هن هم خدایی هد، کفایت اینکه صد بار
 با این حال حرفی ندارند، عمر را به تلخی صرف می‌کنند (می‌گذرانند)، می‌گویند خدایی هست و
 صد بار کفایت می‌کند.

تا رضایت الهی را جلب کرده از قول پروردگار خطاب به حضرت ختمی مرتبت می‌سراید:
 کلومت هد کلوم مو، غلومت هد غلوم مو
 بهشت سی خت و دوستونت به بدخواه تو دارم کار
 کلام تو کلام من است، غلام تو غلام من است. بهشت برای تو و دوستان. من با بدخواه تو کار
 دارم.

به قول ملا زلفعلی عنایت الهی در گرو عدم شرانگیزی و مزاحمت دیگران است:



مو فهمیدم لُر اینخوی، که ایقد ز هنون ای گوی

مو دوسِ تو دوست دارم، بگو سرّی نیارن بار

من فهمیدم که لرها را می‌خواهی (دوست داری) که این‌قدر از آنها سخن می‌گویی، من هم دوستت را دوست دارم، بگو کاری نابجا نکنند.

آنگاه از قول خداوند متعال چنین می‌گوید که اگر لرها به دین اقرار کنند، به آنها دولت بسیار می‌دهم، کتاب و زیارت خانه را به آنان می‌بخشم، آنها نیز احکام و نماز را بجا آوردند:

نماز پنج وخت بگه خونن کنم آسونسون دونن روزه گرن هر سال وُراینون دی ندارم کار
بگو نماز پنجگاهی را بخوانند، من کار آنها را ساده می‌کنم. هر سال یک ماه را روزه بگیرند، من با اینها کاری ندارم.

ز عقد و از اصول دین کتاوی ایدهم پایین که روشن بو ز بعد از تو، نویسم روشن و آشکار
از عقد و اصول دین کتابی به پایین (زمین) می‌فرستم که پس از تو هم روشن باشد آن را آشکار و روشن می‌نویسم.

کتاوی ایدهم والم، بخونن امتت بی غم به قدر قوه خوس هرکس کنه از ری کتاو رفتار
کتابی نازل خواهم کرد، امتت بدون غم آن را بخوانند. هرکس به اندازه توان خود به کتاب عمل کند.

جالب اینجاست که در شعر ملا زلفعلی خداوند عزوجل، عنایت و توجه خود را به لُر و ترک مبذول داشته و این به سبب دوستی آنان با پیامبر (ص) و بخشش آنها به خواست رسول مکرم اسلام است:

ز لر و ترک بیچاره، گذشتم مو به یه باره به سی او خویای تو مو هم کردم به تو اقرار^۳
به یکباره از لر و ترک بیچاره گذشتم، به خاطر خوبیهایت به تو (پیامبر) اقرار کردم.
به اعتقاد ملا زلفعلی کرانی پس از عنایت خداوندی، مأموریت پیامبر (ص) در معراج تمام می‌شود و به زمین باز می‌گردد.

چه اقرارِ شفت احمد، خداحافظ کرد بلم آمد به رُفرِ بید سوار تندی سرازیر بید از بندار



چون احمد (ص) اقرار را شنید خداحافظی کرد و پایین آمد. سوار بر «ررف» شد و از آسمان به زمین آمد.

زبان ملا در سرتاسر این حکایت ساده، جذاب و گرم و چون روح بلند ایلیاتی شاعر صمیمی است. چنان از این واقعه سخن می‌گوید که گویی معراج پیامبر اکرم (ص) فقط مأموریتی برای جلب عنایت و بخشش حضرت دوست برای بختیارها و ترکها بوده است. شعر او به لحاظ جهان‌بینی، شعری دینی است و جنبه داستان‌پردازی دارد. دخل و تصرف او در واقعه معراج برای آسان کردن آن برای عامه، کشاورزان و چوپانانی است که از سواد و کانون تبلیغ دین و احکام به دورند. ملا از نظر فکری اندیشه دینی و مذهبی خود را با روح تشیع در شعر آورده است، گویی همان سادگی شبان را در حکایت موسی و شبان دارد و یا ساده‌اندیشی اردا ویراف را در معراج بیان می‌کند. این حدیث برای کسانی است که در مرحله تدین قرار دارند یا می‌خواهند در همین مرحله بمانند.

در سبک‌شناسی، وجه مهم بررسی اشعار یک سراینده بخش ادبی آن است که در این قسمت به شرح و توضیح برخی ابیات ملا زلفعلی کرآنی می‌پردازیم تا علاوه بر اندیشه‌ها و جنبه‌های فکری او با لفظ و ساختار ادبی سروده‌هایش بیشتر آشنا شویم:

اقتباس

در اصل لغت به معنی پرتو نور و فروغ گرفتن است ... و در اصطلاح اهل ادب آن است که حدیثی یا آیتی از کلام ... مجید یا بیت معروفی را بگیرند و چنان در نظم و نثر بیاورند که معلوم باشد قصد اقتباس است نه سرقت و انتحال.^۴

آنچه پس از این می‌آید مواردی از شعر ملا است که در آن از آیات و احادیث اقتباس شده است:

ای که از اصل بد و نیک حور خُت داری پرده عیب مکن پاره که خُت ستّاری

ای کسی که از اصل نیک و بد خبر داری، پرده عیبهای ما را پاره مکن چون تو ستّاری.

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ: خدا می‌داند پنهانی آسمان‌ها و زمین را و خدا بیناست به آنچه می‌کنید (حجرات، ۱۸).



به قرونّت «مکروا» خوندُم و جَرواّت دارم دیه حاشا نتری کرد، که تو مکاری
من «مکروا» را در قرآن تو خواندم، با تو دعوایی دارم که نمی‌توانی حاشا کنی، چون که تو
مکاری.

وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ: مکر کردند کفار در حق تو خدا مکر کرد در حق ایشان و
خدا بهترین مکرکنندگان است (انفال، ۳۰).

سیمم ار پاره کنم میرم، او ایره به در موخُم اربکُشُم باز عُدول وام داری؟
اگر سینه‌ام را بشکافم، خواهم مرد و او بیرون می‌رود، اگر خودم را بکشم باز هم با من دعوایی
داری؟

ایکُنّی حکم خُسّه کشته برینس جندُم مو خمه ارکه کُشُم باز طلب زم داری؟
حکم خواهی داد که خودکشی کرده است، او را به جهنم ببرید. اگر خودکشی کنم، تو از من
طلبی داری؟

وَلَا تُلْقُوا بَايِدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ: و میندازید خود را به دست خود به هلاکت (بقره ۱۹۵).
زهزار وصف تو ار موزیکیس دم بزُنم عقل ایگّه به یکیس هم تو چه قدرت داری
اگر من یکی از هزاران وصف تو را بگویم، عقل خواهد گفت که تو چه قدرتی داری؟
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ: پاک است خدا و برتر است از آنچه وصف می‌کنند (انعام، ۱۰۰).
سعدی نیز در قصاید فارسی می‌فرماید:

فضل خدای را که تواند شمار کرد؟ یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟
جبرئیل عرض بکرد کی نه ز سرت آگاه عالم الغیبی دلت خواست کُنی هر کاری
جبرئیل عرض کرد چه کسی از راز تو آگاهست، عالم الغیبی، هر کاری دوست داری انجام
می‌دهی.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ: خدا دانای پنهان و آشکار است. و اوست درستکار و
آگاه (انعام، ۷۳).

همچنین در معراج‌نامه می‌فرماید:

چو محمد (ص) ای کَلوم اشنید به گل وست و زمین بوسید



که یارب عالم الغیبی قاهام نید پیش تو هیچ کار
چون که محمد (ص) این سخن را شنید افتاد به زمین و بوسه داد که ای خدا عالم الغیبی هیچ
کاری پیش تو پنهان نیست.

شرط کن وامو که حاشا نکنیم روز شمار
نه مو از «مجرمی» خُم نه تو از غفاری
با من شرط کن که روز شمار حاشا نکنیم؛ نه من از مجرمی خود نه تو از غفاری خود.
وَأَنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى: و من آمرزنده‌ام از گناهان کسی را که توبه
کند و عمل نیک کند و به راه راست رود (طه ۸۲).

معراج‌نامه وی با این بیت آغاز می‌گردد:

کریم‌ا شرگ تو تکرار کنم روزی هزارون بار
که روز روشنی داری ز پشت روز شوم تار
ای کریم، شکر تو را روزی هزاران بار تکرار می‌کنم که روز روشنی داری و از پس آن شام تار
تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ: داخل می‌کنی شب را در روز و داخل می‌کنی روز را
در شب (آل عمران، ۲۷).

کَتَاوَا هِرْجَه‌ای خُونُم شریکی ور تو نیدونم
تو خُت یه نفری دُونُم نه بوداری، نه کس، نه کار
هرچه کتابها را می‌خوانم برای تو شریکی نمی‌بینم، تو خود تنهایی، می‌دانم نه پدر داری، نه کس و
کار (فامیل).

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ: نزاده است کسی را و زاییده نشده است از کسی،
نمی‌باشد برای او همتایی، هیچ‌کس (اخلاص ۳ و ۴).

ار که ور محض وجود همی پنجتا نی بید
زَمَهُ وَافْتَوَ آساره و نور و ناری
اگر محض وجود این پنج نفر نبود از ماه و آفتاب و ستاره و نور و نار ...

آسمونها و زمینا و بهشت و جندم
خلق نی کردم ایر دل به صداقت داری
آسمانها، زمینها، بهشت و جهنم را خلق نمی‌کردم، اگر به صداقت ایمان داری. می‌تواند به این
حدیث شریف اشاره باشد که

لَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَالْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ وَالْعَرْشَ وَلَا الْكُرْسِيَّ وَلَا اللَّوْحَ وَ
لَا الْقَلَمَ وَلَا لُجْنَةً وَلَا النَّارَ وَلَوْلَا مُحَمَّدٌ (ص)، خَلَقْتُكَ يَا آدَمُ!



یا این حدیث شریف: لَوْلَا كَمَا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ

شعرا از این حدیث مشهور بسیار بهره جسته‌اند از جمله:

خواجه دنیا و دین گنج وفا صدر و بدر هردو عالم مصطفی (ص) ...
 - هردو گیتی از وجودش نام یافت عرش نیز از نام او آرام یافت ...
 - آفرینش را جز و مقصود نیست پاک دامن‌تر از او موجود نیست
 (عطار، ص ۱۵)

با محمد بود عشق پاک جفت بهر عشق او را خدا «لولاک» گفت^۶
 یه قدری رهد بالاتر، بگد جبریل: ای سوار که ای بالاتر ار ائیم ندارم قوه بندار
 قدری بالاتر رفت. جبرئیل گفت: ای سوار (حضرت محمد ص) اگر، بالاتر بیایم قدرت این کار
 را ندارم.

اشاره به: وَلَوْ دَنَوْتُ أُمْلَةً لَأَحْتَرَفْتُ: اگر یک گام پیش نهم، خواهم سوخت.
 نظامی در معراج پیامبر آورده است:

جبریل زهمر هیت مانده الله «معک» ز دور خوانده^۷
 شیخ شیراز نیز در بوستان فرموده است:
 اگر یک سر مو فراتر پرّم فروغ تجلی بسوزد پرّم^۸

تلمیح

در سخن ملا زلفعلی به حکایات قرآنی و داستانهای شاهنامه اشاراتی شده که بیش از دیگر منابع
 است و این نشان از علاقه‌مندی وی به این دو منبع است.
 الف) تلمیح به قصص قرآن و داستانهای اسلامی:

ورا و بگدُم بُنی به بابل رهدی هاروتْ ماروتْ ز نور رسوائیسه
 به او گفتم: خاله (خانم) به بابل رفته‌ای؟ هاروت و ماروت از نور رسوایی اوست.

که تلمیحی دارد به داستان هاروت و ماروت و آنان دو تن از فرشتگان افسانه‌ای‌اند که به
 زمین آمدند و مرتکب گناه شدند و در چاه بابل گرفتار آمدند. داستان هاروت و ماروت از قصص



بسیار کهن است. دو کلمه نامبرده در السنه سامی، نام دو فرشته محسوب می‌شده است و در ادبیات اوستایی به شکل دو واژه «هئوروتات» (کمال و رسائی) و «امرتات» (جاودانی) آمده و در ردیف هفت امشا سپندان محسوب شده‌اند. در ادبیات اسلامی (پارسی و تازی) به واسطه ذکر که در قرآن مجید از آنان شده است، نام آن دو بسیار مشهور و حتی ضرب‌المثل گردیده است. شرح حال این دو فرشته چنین است که اینها به زمین بابل فرود آمدند و به جزای گناهشان در چاه بابل آویخته شدند تا درس عبرتی برای دیگر فرشتگان باشند. نام هاروت و ماروت در سحرآموزی و حيله‌گری و عصیان و غرور در ادبیات پارسی و تازی مثل گردید. فردوسی گوید:

گاهی می‌گسارید و گه جنگ ساخت تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت
خاقانی در قصیده معروف «رخسار صبح» می‌گوید:

مطرب، به سحرکاری هاروت، در سماع خجالت به روی زُهره زهرا بر افکند^{۱۰}
دکتر میر جلال‌الدین کزازی این واقعه را به زیبایی هرچه تمام‌تر بیان کرده است.^{۱۱}
این واقعه در سوره شریف بقره آیه ۱۰۲ آمده است.

دونی که زلیخا سر یوسف چه آورد و او بکشید پنجه خینالیسه
می‌دانی که زلیخا چه بلایی سر یوسف آورد. پنجه خون‌آلود خود را به او کشید.
و سوره یوسف تو ز قرون بخون فهمی تو ز آیه کل معینسه
سوره یوسف (ع) را از قرآن بخوان، تو از آیه تمام معینش را می‌فهمی.

این ابیات نیز به قصه عصمت یوسف (ع) و مکر زلیخا، که در قرآن نیز آمده است، اشاره می‌نماید. به سبب شهرت داستان از ذکر و توضیح آن خودداری می‌شود و نظر علاقه‌مندان را به شرح آن در سوره شریف یوسف جلب می‌کنم.
ب- تلمیح به شاهنامه:

سرمایه جنگ قال ایرون، تورون جور تو فرنگیس ز شهنایسه
سرمایه جنگ ایران و توران مثل تو فرنگیس، از شهنازی اوست.
ای بُردگمون بد ز شکر، خسرو تا کارد نرید خربوزه گُرگاوایسه



خسرو گمان بد از شکر می‌برد، تا خربزه گرگایش را کارد نزده بود (گرگاب: منطقه‌ای در اصفهان)

واملت تهمتن که ز پی حوری گشت سهراب گُر تهمینه سمنگونیسه
همچون تهمتن که به دنبال حوری می‌گشت، سهراب پسر تهمینه سمنگانش است.
زیدیس چو به گل نگد تو کینی؟ چه کسی؟ بی حوصله بید کشید پشیمونیسه^{۱۲}
او را به زمین زد، نگفت کیستی، چه کسی هستی؟ بی حوصله و پشیمان بود.
بیژن ره آرمن برهد و اگر گین شه نومه بخون قصه نا مردیسه
بیژن راه ارمنستان را همراه گرگین رفت، در شاهنامه قصه نامردیش را بخوان.
از عشق منیژه بیژن اروست به چه فهمی ز منیژه بین وفاداریسه
بیژن از عشق منیژه به چاه افتاد، معنای وفاداری را در منیژه بین
در عهد کیون بید جوونی چی سیاوش گرسیوز بدجنس بکشتس به تش چو
در عهد کیانی جوانی چون سیاوش بود که گرسیوز بدجنس او را به آتش بدگویی کشت.
حافظ می‌فرماید:

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد
بعد از هو که کیخسرو زایید فرنگیس از امر خدا بید که گودرز بدید خو
پس از آنکه فرنگیس، کیخسرو را زایید. به امر خدا بود که گودرز خواب دید.
(ث) تلمیح به واقعه کربلا:

ملاً نیز چون هر شاعری به یاد امام حسین (ع) و دلاوری آن امام همام و یاران اندکشان بوده و در اشعارش به واقعه سوزناک عاشورا و حماسه حسینی اشاره کرده است:
جر مُفتِ مو کُشمِ شمر و یزید ناپاک مُشت خلق همه وا کردن از بدکاری
من بیهوده دعوا می‌کنم چون شمر و یزید ناپاک از بدکاری مُشت همه مردم را باز کرده‌اند.
هونه شنید حرومزاده بی‌دین و بُکشت شاه شاهونه به تیر ستم از غداری
حرومزاده‌ای بی‌دین آن را شنید، و شاه شاهان را با تیر ستم از غداری، کشت.
ستمی کرد به اولاد علی (ع)، کز ستمس خواست افته به زمین، نه فلک دواری



(چنان) به اولاد علی (ع) ستم کرد که از ستم او نه فلک دوآر می خواست به زمین بیفتد.

ری سیه بین که بسی از تشسون ائیسوسین^{۱۳} چه توقع ز حرومزاده ناپاک داری
رو سیاه ببین که بسیاری از آنها در آتش می سوزند، چه توقعی از حرامزاده ناپاک داری؟
(ج) تلمیح به دیگر پیامبران (به ویژه حضرت عیسی (ع))

براق هی رهد ماشاء...چی برقی هی به سر بالا^{۱۴} به یه تی زیدن ور یک رسید ور آسمون چار
براق چون برقی رو به بالا به سرعت می رفت (ماشاءالله) در یک چشم به هم زدن به آسمان چهارم
رسید.

به پیشوازس اوید عیسی (ع)، بجستک یوسف و موسی

پاپا آوم ترکستک بگه حوآ جوئم کر آر
عیسی (ع) به پیشواز او آمد. یوسف (ع) و موسی (ع) به شتاب برخاستند. بابا آدم قدم زنان گفت:
حوآ جانم (ای زن)، پسر آور.

چو محمد دید پا پا سه همه گویل بدیندا سه پیاده بید از اسبس بگد جریبل جلو وادار ...
چون که محمد بابایش را دید که همه برادران به دنبال او بودند، از اسبس پیاده شد گفت: جبرئیل
دهانه اسب او را بگیر.

دیدي که کلک چین به فرنگیس چه ایگد؟ گد: دل به موده، تا بورم خرسوت از او
دیدي که قایقران به فرنگیس چه گفت؟: به من دل بده تا خسروت را از آب ببرم.
نی کشن حرف از ارجاسب و از لشکر تور به حمایل به قرون تا دو فشنگ پر داره
از ارجاسب و لشکر تور حرفی نمی پذیرند (مطیع سخن آنها نمی شوند) به قرآن سوگند تا در
حمایل خود دو فشنگ پر دارد.

گیرم که زور قوت سهرای هد رستمی که دلت دره
با خنجر گیرم آنکه زور و قدرت سهراب داری، رستمی هست که دلت را با خنجر بشکافد.
بیژن کرگیو از پی دل رهد و به چه وست جونس به منیژه بید و جوم جم خرسو
بیژن پسر گیو به دنبال دل رفت (عاشق شد) و به چاه افتاد، جان خود را مدیون منیژه و جام جم
خسرو بود.



هرکدام از داستانهای مطرح شده در ادبیات، خود مجموعه‌ای جداگانه را می‌طلبند و از حوصله این مختصر بیرون است.

پ) تلمیح به داستان لیلی و مجنون (قیس بنی عامر):

گودم (گدُم) ای دودرِ خو، تند مَرُو کردی تومونه ز لیلیِ مجنون بدتر

گفتم: ای دختر خوب تند نرو، تو مرا از لیلیِ مجنون بدتر کردی!

قیس از پی دل رهد و خُنه کرد چیِ مجنون نه روز خوشی داشت نه شو کرد یکی خو

قیس از پی دل رفت (عاشق شد) و خود را مجنون کرد، نه روز خوشی داشت و نه شبی خوابید.

ت) تلمیح به داستان خسرو و شیرین:

زنگلِ نَکُنینِ وِ سرِ اُوسیل به پیایل شیرین تو بگوسی چه گرهد از ورخسرو؟

زنها بر سر چشمه به مردها نگاه نکنند، بگو چرا شیرین از خسرو گریخت!

خرسو که شهی بید به غرور و به جوونی تا دید هُنه، رهد ز صحرا به منه اُو

خسرو که در غرور و جوانی شاهی بود، تا او را دید از بیابان به درون آب (رود) رفت.

شیرین چو هونه دید بترست و بلرست چی بید که از باد و بلرزه به سر او

شیرین چون او را دید ترسید و لرزید همچون بیدی که از باد بر سر آب بلرزد.

خرسو چو هونه دید ز ترس شرم خدا کرد جرنید سر اسب برهد از کل گرد اُو

خسرو چون او را دید از ترس، شرم خدا را کرد (حیا کرد)، دهانه اسب را چرخاند و از کنار

گرداب گذشت.

شیرین چو بدید فرصت رختاسه بپوشید شبدیز سوار بید به قیر رهدز سر او

شیرین چون فرصت را مناسب دید لباسش را پوشید، بر شبدیز سوار شد و بشتاب از سر آب

رفت.

یه دم چو گذشت خرسو اوید وِ سر چشمه نیدس نه به گُه نه به بیاوون نه منه او

دمی که گذشت خسرو به سرچشمه آمد، او را در کوه، نه بیابان و در آب نیافت.

انگشت گرهد والو و کرد فرگ زیادی: جن بید، پری بید؟ و یا دیدمه ورخو

انگشت به لب گرفت و زیاد اندیشید (فکر کرد) که جن بود! پری بود! و یا خواب دیدم!



ازویدن شیرین به سرچشمه او وریادم اویدم و هی بردم پیش تر
از آمدن شیرین به سرچشمه آب، به یاد آمدم و مرتب جلوتر رفتم.

صنایع بدیعی و بیان

الف) تشبیه

تیگس مه چارده، ارکه‌ای گهم غلطه کی دیدی مه چارده چینو پهنیسه
اگر بگویم پیشانیش چون ماه چهارده بود، غلط است، چه کسی دیده که ماه چهارده این قدر پهن
باشد؟
(تشبیه تفضیل دارد. ابتدا پیشانی یار را به ماه کامل یا چهارده، مانند می‌کند، سپس پهنی آن را از
ماه بیشتر می‌داند).

سُهری گُپس چنو گدی، مه گهرست یازید به سهیل به سیوه خونساریسه
سرخ‌ی گونه‌هایش چنان بود که گویی خسوف شد (ماه گرفت) یا سیب خوانساریش را به سهیل
زده است.
(تشبیه سرخی لُپ و گونه معشوق به گرفتگی ماه (خسوف) که تشبیهی ابداعی و بسیار بدیع
است).

تیگس منه ریس چه آسمون، کهکش نفت هوش بسته به گرد ماه گرد ریه
پیشانیش در چهره‌اش مثل آسمان، بینی‌اش چون کهکشان، گردی چهره‌اش بر گردی ماه هوش
بسته بود.
(تشبیه مفروق دارد که هر مشبه با مشبه‌به خود همراه است: تشبیه پیشانی به آسمان و بینی به
کهکشان (در این تشبیه هم نوعی تازگی می‌بینیم).

دوشینه رسیدم کله مالی دم افتو دیدم به منه چشمه بتی ملث مه نو
هنگام طلوع آفتاب دوش کنار مالی (مجموعه چند سیاه چادر در یک منزلگاه) گذشتم، بتی در
میان چشمه دیدم که همچون ماه نو بود.
(تشبیه یار به ماه نو (تشبیه ساده است) اما در این بیت استعاره مصرحه (بُت) هم وجود دارد).



چشمون سیه، ریس چو مه، زلف چی عرقو مه یادم اُوید از سر کژدین و تک و دو
چشمان سیاه، رویش چون ماه، زلف چون عقرب. ماه یادم آمد از سر کژدم و تکاپو...! (حکایت
ماه و تکاپوی کژدم را به یاد آوردم). (تشبیه مفروق روی چون ماه و زلف چون عقرب).
نُفتی چی قلم، خالک نرقه به گُرس بید دندون چی دری، یا چی برنج چم سرد او دماغی
چون قلم، خالک نقره‌ای کنارش بود (گُر: جلو، نوک) دندان همچون مروارید یا مثل برنج چمنزار
سرداب^{۱۴} (سفید بود).
تشبیه جمع دارد؛ یک مشبه به چند مشبه‌به: دندان یکبار به دُر و بار دیگر به برنج مرغزار سرداب
تشبیه شده است).

کیشی به سرس بید به مانند شو و روز دندون چی دری یا چی برنج چم سرداو
کیشی به سر داشت همانند شب و روز، دندان هم چون دری یا مثل برنج چمنزار سرداب
اگرچه مصراع این بیت تکرار بیت قبل است، اما قدری ظرافت دیده می‌شود: کیش (پارچه‌ای که
از کتان می‌بافند) بر سر یا مقنعه یار و در یک سوی شب و روز! گمان می‌رود شاعر خواسته است
کیش را به شب و چهره یار را، که در زیر کیش است، به روز تشبیه نماید که در این صورت
«تشبیه ملفوف» به کار برده است؛ چون مشبه‌ها در یک سوی و مشبه‌به‌ها دیگر سو آورده است.
ب) تجاهل العارف:

ورا و بگڈم تو آدمی یا که پری؟ آدم نه گمونم چی تو مقبولیسه؟!
به او گفتم آدمی یا پری؟ گمان نمی‌کنم آدم چون تو مقبولش باشد.
پ) حسن تعلیل (بهانگی نیکو): در توصیف با ناز راه رفتن دختری:
مَنّت به زمین نهاد که پام پاکت کرد خاکش زهنه که خلق برن شورن سر
بر زمین مَنّت گذاشت که پاهایم تو را پاک کرد، خاک کف پای اوست که مردم برای سر شستن
می‌برند.

ت) اغراق:

رهنه بگرد و هیاره سر والا ایرهد عرق چُنو که شور آبیدتر
راه را گرفت و سر بالا می‌فت، آن قدر عرق ریخت، که دره خیس شد.



ث) مراعات النظیر (تناسب):

گد ورمو که ملایی و فهمیدی قیس مجنون زهو بید به تی ندید لیلیسه
به من گفت: ملایی و فهمیدی که قیس به خاطر او مجنون شد و گر نه لیلا را ندید.
گد ورمو که مرده زنده ایبو؟ گڈمس جون حق ایده اما زدعا عیسی سه
به من گفت که مرده زنده می شود؟ به او گفتم: جان را حق می دهد اما از دعای عیسی (ع) است.
ج) ارسال المثل:

بی عصمتی دام ز بی چادر یه بی چادریم یقین ز بی پیلیمه
بی عصمتی مادرم از بی چادری است، بی چادری او هم به یقین از بی پولی اوست.
در این بیت با نگاهی ظریف رویکردی سیاسی - اجتماعی را بیان کرده است.
چ) واج آرایی (Aliteration):

گد شوخی تو، واشیخ چه شوخی داری؟ گد شوخی شوخ شیخ زگستاخیسه
گفت با شیخ تو شوخی می کنی، چه شوخی داری؟ گفت: شوخی شیخ از گستاخی اوست.
(تکرار واج های و خ) که علاوه بر اعنات به موسیقی شعر زیبایی خاصی داده است.
ع) ایهام:

الهی حرمت احمد! تو عمر و عزت بی حد به جمله امتونس ده، ببخشا «مجرم» ای غفار
خدایا به حرمت احمد (ص)، عمر و عزت بی حد برای اوست، مجرم را ببخشای ای غفار.
در این بیت «مجرم» به دو معنی به کار رفته است: نخست اشاره ای است به تخلّص وی و دیگر در معنی گنهکاران.

پی نوشت ها

۱. زنجانی، برات، لیلی و مجنون نظامی، ص ۵، ابیات ۱۱۷-۱۱۵.
۲. همان، ص ۷، ابیات ۱۶۵-۱۶۴.
۳. این سخن برخاسته از اندیشه اتحاد اقوام و ملل است که در زبان شعر شاعری محلی چنین جلوه گر شده است. البته در استان چهارمحال و بختیاری، علاوه بر بختیاریها، ترک زبانان نیز در مناطقی چون بن، سامان و حومه شهرکرد زندگی می کنند.
۴. همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی.



۵. سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، کلیات، ص ۴۴۸.
۶. فروزانفر، بدیع‌الزمان، /حادیث معنوی، ص ۱۷۲.
۷. جبرئیل: جبرئیل. این طرز (قلب) یادآور کلام حسام‌الدین است که «قفل» را «قفل» می‌گفت و این سادگی وجودمون را آشفته‌تر و شیداتر می‌کرد.
۸. زنجانی، برات، لیلی و معجون نظامی، ص ۸.
۹. یوسفی، غلام‌حسین، بوستان سعدی، ص ۳۶.
۱۰. سجادی، سید ضیاء‌الدین، دیوان خاقانی شروانی، ص ۱۳۵.
۱۱. کزازی، میرجلال‌الدین، رخسار صبح، ص ۳۶۸-۳۶۶.
۱۲. در بختیاری هویت طایفه، قوم و ایل بسیار مهم است و در اولین برخورد افراد با هم، واژه «چه کسی؟» مطرح می‌شود تا پیوندها و روابط همدیگر را بشناسند.
۱۳. در اندیشه اسلامی چنین آمده است که آن‌گاه که خداوند اراده فرمود وجود شریف حضرت عیسی (ع) را از دست کفار نجات دهد، او را به آسمانها برد و چون از مال دنیا سوزنی همراه داشت، در آسمان چهارم باقی ماند و فراتر نرفت.
۱۴. سرداب: محلی در نزدیکی روستای رستم‌آباد، در حوالی شهرستان اردل.

منابع

- قرآن مجید
- بختیاری، ملا زلفعلی، دیوان، به کوشش محسن دهقان، انتشارات شعل، ۱۳۷۶.
- خاقانی شروانی، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، بی‌تا.
- زنجانی، برات، احوال و آثار و شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- سعدی، بوستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵.
- شمیسا، سیروس، بیان و معانی، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۶.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، /حادیث مثنوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- کزازی، میرجلال‌الدین، رخسار صبح، گزارش چامه‌ای از افضل‌الدین بدیل خاقانی شروانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸.
- نظامی گنجوی، لیلی و معجون، به کوشش برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- همو، دیوان مجرم، به کوشش مرید محمدی، شهرکرد، انتشارات مرید، ۱۳۷۹.
- همو، هفت پیکر، به کوشش برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- نیشابوری، فریدالدین عطار، منطق‌الطیر، به کوشش سید صادق گوهرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، بی‌تا.
- همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، نشر هُما، ۱۳۶۷.